

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## تجدد یا تمدن

دکتر علی شریعتی

موسسه کتابهای الکترونیک هرکولس  
[www.HerculesEbooks.com](http://www.HerculesEbooks.com)

قبلا باید از خدمت خانمها و آقایان معذرت بخواهم که در ایامی که به هر حال موضوع خاصی طرح است و قاعدتا باید به آنچه با این روزها متناسب است و مطرح است هر سخنرانی و هر گوینده ای موضوع صحبتش را متناسب با آن موضوع تعیین کند ولی موضوع صحبت من ظاهرا تناسبی ندارد ولی این ظاهرا است و باطناً به نظر من تناسب بسیار زیاد دارد به خاطر این که همه مذاهب بزرگ عالم و به خصوص مذهب اسلام برای تکامل بشری و برای غنای فرهنگی و معنوی انسان و دور کردن انسان از وحشی گری و نزدیک کردن انسان به قله اوج تمدن و معنویت به وجود آمده اند و ظهور کرده اند و این که میگوییم بالاخص اسلام مذاهب دیگر عالم، مذاهب بزرگ و به حق قالباً ووجه معنوی و اخلاقی و روحی بشر را رسالت خودشان تائین کرده اند و تکامل روحی و معنوی و اخلاقی بشر را ولی در صورتی که اسلام در عین حال یک مذهب تمدن ساز است و جامعه ساز و بنابر این اگر موضوع صحبت من تمدن یا تجدد است و بحث درباره این که فرهنگ چیست و وحشی گری چیست و متمدن کیست و متجدد کیست می بینیم در متن رسالت اسلام و

در متن اسلام نهفته است و یکی از اساسی ترین مسائلی است که هر مسلمانی باید مدام به نام اسلام در ذهنش مطرح کند و بالاخص روشنفکران و تحصیل کرده هایی که به جامعه های اسلامی وابسته هستند که رسالت مستقیم تجدد یا تمدن جامعه خود را و خود را به عهده دارند یکی از حساس ترین مسائل و بلکه حساس ترین و حیاتی ترین مسئله ای که امروز برای ما باید مطرح شود ولی متأسفانه تا کنون مطرح نشده است مسئله تجددی است که امروز در تمامی جامعه های غیره اروپائی و نیز در جامعه های اسلامی با آن روبرو هستیم و طرح اینکه این تجدد با تمدن چه رابطه دارد و آیا چنانکه به همه ما فهمانده اند آیا تجدد مترادف با تمدن است یا نه یا تجدد بحث دیگری است و یک پدیده اجتماعی دیگری است و با تمدن هیچ ارتباطی ندارد ولی متأسفانه به نام تمدن، تجدد را به خورد جامعه های غیره اروپائی داده اند در این ۱۰۰ سال و ۱۵۰ سالی که همه جامعه های اروپائی و منجمله جامعه های اسلامی در برخورد با غرب و تماس با تمدن غربی قرار گرفته اند و باید متجدد می شده اند و غرب هم رسالت متجدد کردن این جامعه ها را به عهده گرفت ولی به نام متمدن کردن و آشنا کردن این جامعه ها با تمدن و به ما تجدد دادند به ما که میگویم همه جامعه های غیره اروپائی و چنان وانمود کردند که همین تمدن است و سالها پیش باید روشنفکران ما متوجه می شدند و به مردم ما می فهماندند و روشن میکردند که تجدد مسئله دیگری است و تمدن مسئله دیگری است و جامعه هایی که تمدن میخواهند به تمدن از طریق تجدد نمی توان رسید اما نگفته اند

چرا تحصیل کرده ها و روشنفکران جامعه های غیره اروپائی در این ۱۰۰ و ۱۵۰ سالی که اروپا رسالت متجدد کردن این جامعه ها را بعهده داشت و هدف از متجدد کردن ساختن همه انسانهای غیره اروپائی بود روشنفکران ما متوجه چنین مسئله ای نشده اند علتش را خواهیم گفت در ضمن این بحث بنا بر این می بینیم که اساسیترین مسئله به عنوان ما که انسانهایی هستیم در این قرن و با چنین پدیده ای مستقیماً و روزمره سرو کار داریم که با سرنوشت ما و جامعه ما و همچنین با اعتقاد و اندیشه و روح ما سروکار دارد و همچنین حساس ترین مسئله است که برای ما به عنوان مسلمان مطرح است که وابسته به دینی هستیم که مسئله تجدد تمدن فرهنگ بشری و زندگی این دنیائی انسان هم تعهد دارد هدف دارد و هدایت ، برای این بحث چند اصطلاح داریم که با آن اصطلاحها حرف میزنم و اگر آنها مبهم باشد همه بحث من مبهم خواهد ماند و من عذر میخواهم که ناچار از اینکه قبل از شروع به اصل مسئله بنمایم و مطلب را طرح کنم ناچار زبان خودم را در اینجا معنی کنم و معنای خاصی را که برای این اصطلاحات قائلم معانی را اول توضیح بدهم.

من روی چند کلمه چند اصطلاح اساسی که کلید فهم این بحث است تکیه می کنم و آنها را معنی میکنم و بعد وارد بحث میشوم

اول این اصطلاح روزمره و رایجی که در جامعه ما و همه جامعه های دنیا اروپائی و غیره اروپائی به شدت رایج است چه معنا دارد روشنفکر ، به چه کسی میگوییم روشنفکر چه کسانی هستند و چه نقشی و رسالتی در جامعه خود دارند

دوم روشنفکران در اروپا یک قشر خاص و مشخص جامعه اروپایی هستند کیفیت پیدایش تکوین رشد و همچنین طرز عمل آنها در جامعه و نقشی که در جامعه خود بازی میکنند روشن است در کشور های غیره اروپائی مثل کشور های اسلامی افریقائی اینها هم دارای یک قشر روشنفکر هستند و یک عده هم هستند که با نام روشن فکر در بین مردم پیدا شدند اینها چه فرق دارند با روشنفکران اروپائی و آیا فرقی دارند یا کاملاً ادامه همان نهضت روشنفکری اروپائی هستند در کشور های غیره اروپائی منجمله کشور های اسلامی

دوم کلمه اکسیمیله یا اکسیمیلایون میباشد این کلمه اساس همه مباحثی است و سرنوشتی است که اکنون ما دچار آن هستیم ما غیره اروپائیهما و ما مسلمانها و یک بحث دیگه به نام ارییناسیون است ارییناسیون یعنی از خود بیگانه شدن ادمی یعنی انسان خودش را گم کند و یک شیئی یا کسی دیگر را به جای خودش در خود احساس کند یک نوع بیماری بزرگ اجتماعی و روحی انسان است اکسیمیلایون یعنی انسان خودش را عمداً یا غیره عمد شبیه یک کسی یا چیز دیگری بسازد یعنی شبیه ساختن خود به دیگری ، انسان وقتی به این بیماری دچار میشود هرگز متوجه شخصیت و اصالت خودش نیست بلکه اگر متوجه باشد نسبت به آن نفرت دارد برای اینکه از همه خصوصیات شخصی یا اجتماعی یا فامیلی خود یا ملی خود دور شود خودش را به شدت و با وسواس فراوان بی قید و شرط شبیه دیگری میکند تا از ننگی که در خودش یا هر چه منسوب به خود احساس میکند بری باشد و از هرگونه

افتخار و فضائلی که در دیگری احساس میکنند برخوردار باشد آرییناسیون به چندین کیفیت و صورت وجود دارد و به چندین عامل بستگی دارد

یکی از عواملی که انسان مسخ میشود ابزار کار اوست این در جامعه شناسی و روانشناسی کاملاً آشکار است که هر کسی در مدت عمرش به میزانی که تماس با یک ابزاری یا با یک فرم کار خاصی بیشتر است کم کم شخصیت مستقل و حقیقی خود را فراموش میکند و به جای خودش آن ابزار را احساس میکند مثلاً کسی که با یک ماشین یا پیچی سروکار دارد هر روز از ساعت ۷ تا ۱۲ و بعد از ظهر از ساعت ۳ تا ۸ این تمام احساس و افکار و عواطف خود را همه خصوصیات انسانی تعطیل است و تبدیل به این شده که این پیچ را با دست خود بگیرد و این عمل خاص ماشینی را انجام دهد مثلاً از یک نواری است و رد می شود و او وظیفه دارد که از هر دو تا پیچ رد شده پیچ سوم را یک مرتبه بچرخاند این انسانی که دارای عواطف و احساسات و سلیقه های و کشش های گوناگون میباشد در تمام این مدت بیداری شبانه روز در اکثر اوقات و فعال ترین حالات تبدیل میشود به یک موجودی است که عبارت است از پیچاندن یکی در میان یک پیچ این انسان همه خصوصیاتش تعطیل است و عبارت است از عمل متشابه یکنواختی که باید انجام بدهد این یکی از کارگردانان و متفکرین بزرگ هنری جهان که بیش از هر کس به انسان خدمت کرده است یک انسان را در فیلم نشان میداده است که این بوسیله ابزار کار خود آریینه شده است نماینده کامل یک انسان که تبدیل به یک شی می شود در اثر

تماس دائمی با شی بیشتر شی را خودش احساس میکند تا خودش را خودش مثال مطرح شده متعلق به همین فرد است اوایل که به این کار اشتغال داشت یک انسان آزادی بوده است احساسات و روابط و عاطفه در او بوده است او در یک کارخانه بزرگی که هیچ یک از کارگران کارخانه محصول نهایی آن کارخانه را نمیدانند چیست و هر یک در گوشه ای به کار خاص و ثابتی در تمام طول عمر خویش مشغول است اولین روز کار یکی از بستگان این فرد برای ملاقات با او به کارخانه مراجعت میکنند او مثل هر انسان طبیعی وقتی چشمش به یکی از عزیزانت خویش میافتد خود به خود کارش را موقتا تعطیل میکند و به استقبال او می رود یک مرتبه متوجه میشود که آژیر کارخانه به صدا در آمده و تمام کارخانه معطل شده و همه چیز به هم خورده است هزاران کارگر همه در حال غیره عادی که چه حادثه ای پیش آمده و بعد از بررسی متوجه شده اند که این فرد در حین انجام کار بستگان خود را دیده و احساسات انسانی اش بروز کرده و رفته تا آنها را ببیند آن پیچ ها را نیچانده است و این عمل او باعث شده تا در جای دیگر که نوار به انجا رفته اشکال تولید شده است از یک کنترل دیگر که رد شده برق را خاموش کرده است و تمام کارخانه معلق برای یک حالت غیره عادی پس از چند روز این حالات در او کم شد بعد از مدتی همین انسان که چه گونه بوسیله این عمل خود مسخ شده است و این فرد همان کار ثابت را انجام می داد و زمانی که دشمن یا دوستش را میدید آنها را تشخیص نمیداد و روحش در مقابل این چهره های دوست یا دشمن کوچکترین

عکس العملی را نشان نمیداد چرا که او یک انسانی شده است که در دنباله نه انسانی که در تاریخ تکامل پیدا کرده است بلکه انسانی شده است که در ماشین تبدیل شده است به دنباله این آچاری که در دستان او است بعد همین فرد در خیابان که راه میرفت هر کسی که از انجا رد میشده است و دکمه های لباسش هشت پر بود این بدون اینکه تشخیص دهد به سوی او میرفت تا در خیال خود پیچ ها را بپیچاند که جز این چیزی نبود در این سازمانهای عظیم و پیچیده اداری هم انسان را اریینه میکنند این شی یا دستگاه یا ماشین انسان را از انسانیت خود منخلع میکند جدا میکند و بعد تبدیل به ادامه شی میکند دنباله یک ابزار یک ماشین در یک سازمان وسیع اداری در بانکهای عظیم یا شرکتهای هواپیمایی که در کشور های اروپائی وجود دارد ولی در کشور های غیره اروپائی به آن شکل بوروکراسی نرسیده است ۱۰۰۰۰ شعبه وجود دارد ردیف گیشه ها پشت سر هم وجود دارد پشت هر گیشه فردی نشسته است ۳۰ سال تمام در این گیشه یک عمل واحد انجام می دهد مثلا برگی را میگیرد و به ماشین میدهد و یک برگ را در یک طرف میگذارد و دیگری را به فرد میدهد تمام مدت کار خود این کار را تکرار میکند مارسل مورس میگوید در بیماری روانی ناشی از کار این فرد دیگر آن نامی که پدر مادر بر او گذاشته اند یا نام فامیلی خود را هنگامی که بیان می نمائید کمتر احساس خودش را میکند تا شماره گیشه او را یعنی وقتی میگوئید گیشه ۲۹۳ درست خودش را میبیند و احساس میکند تمام شخصیت او خلاصه شده به یک

آقای گیشه شماره ۲۹۳ فقط و فقط این انسانی است که به وسیله فرم کار یا شکل کار خود اریینه شده است

اریینه در لغت یعنی جن در آدم هلول کردن در قدیم جن زده گی وجود داشت به کسی که دیوانه میشده است میگفتند جن در او هلول کرده است به جای عقل او جن جای گرفته و او دیگر خود را احساس نمیکند بلکه جن را احساس میکند همین لغت را هم اکنون جامعه شناسان و روانشناسان برای این بیماری آورده اند که انسان امروز در برابر تماس دائمی با یک ابزار ماشینی یا یک شکل کار وسیع بیرحم سازمانهای اداری این انسان تبدیل به یکی از اعضای ان سازمان یا ان ماشین نه یکی از اعضای خانواده عظیم بشری و حتی خصوصیات خصوصی خود را حساس نمیکند و گم میشود یعنی ابزار کار انسان امروز در او هلول میکند یا شکل کار او در وی هلول می کند و شخصیت اصیل درست انسانی او کم کم از بین میرود یا شکل کار یا سلسله مراتب اداری او در او هلول پیدا میکند و بیشتر خودش را آن شی احساس میکند یک نوع دیگر رسوخ پدیده ای دیگر در ادم که انسان را از خود بی خود میکند.

یا یک جامعه را از خود بیگانه میکند و این مسئله دردناک و رقت آور است عبارت است از هلول یک طرز تفکر یک فرهنگ یک بینش یک ذوق خاصی که مربوط است به یک جامعه خاصی که با جامعه ما شباهت ندارد آن جامعه یک طرز تفکر و فرهنگ و بینش خاص خودشان را دارند که متناسب با وضع خودشان است بعد در



اثر تماس با جامعه ای که وضع دیگری دارد آن مجموعه افکار سلیقه ذوق احتیاج درد خود را تحمیل یا تزریق مینمایند به عده ای از افرادی که در جامعه کاملاً مختلفی که غیره از آن جامعه است با وضع دیگر و شرایط دیگر زندگی می نمایند و بعد در آن جامعه عده به وجود می آیند مسخ شده به صورتی که این انسانی است در چنین جامعه ای زندگی میکند که با یک تاریخ خاص مذهب خاص فرهنگ خاص با خصوصیات خاص با روابط اجتماعی خاص سپس طرز تفکر وی متعلق به این جامعه نیست طرز تفکر وی در اثر تماس یا تبلیغ از یک جامعه دیگری گرفته شده است و بعد انسانی متناقض به وجود می آید انسانی که خودش متعلق به جامعه ای است و فکرش متعلق به جامعه ای دیگر و بدین صورت یک انسان یا یک جامعه ممکن است به وسیله یک جامعه دیگر که شبیه به آنها نیست اربینه بشوند یعنی از خود بیگانه شوند و بعد این جوان یا تحصیل کرده این روشنفکر یا تاریک فکر مربوط به یک جامعه ای است که نه او جامعه خود را میشناسد نه تاریخ خود را میشناسد نه خصوصیات خودش را میشناسد نه خودش را کیست و بعد خودش را او احساس میکند چنانکه این کارگر یا کارمند خودش را گیشه را یا خودش را آن پیچ یا مهره احساس میکرد این فردی که مثلاً متعلق به یک کشور شرقی میباشد خودش را اروپائی حس میکند با ذوق او اروپائی طرز تفکر اروپائی با همان سلیقه و گرایش احساسات و آرزو ها در صورتی که آن آرزو ها غم ها نیازها متعلق به یک جامعه ای دیگری است و او در یک جامعه کاملاً غیره متشابه با آن

جامعه زندگی میکند این آدم از خود بیگانه است بیمار است به چه صورت بیمار کسی است خود کسی باشد ولی شخصیت خود را احساس نکند و به جای شخصیت خود شخصیت دیگری را احساس کند شخصیت یعنی تفکر سلیقه ذوق و من که متعلق به این جامعه هستم شخصیت من متعلق به این جامعه است در آن موقع شخصیت خود را احساس نمیکنم چون مسخ شده ام چون طرز تفکر یک جامعه دیگر در من هلول کرده است و من یک انسان شتر گاو پلنگم یعنی خود یکی چیزم وقتی که خود را احساس می کنم فرد دیگری را احساس میکنم درد هایی را احساس میکنم درد های خاصی دارم این دردهای خاص خود را احساس نمیکنم چون خودم را احساس نمیکنم خصوصیات خودم را احساس نمیکنم دردهای دیگری را که او آن درد را دارد احساس میکنم در صورتی که خود من آن درد را ندارم این فرد بیمار است آدمی که درد گرسنه گی دارد ولی احساس گرسنگی نمیکند بلکه احساس ناراحتی بیماری یک انسان سیر را در خود میکند وقتی کسی سیر میشود ناراحتی هایی دارد مربوط به سیری یک نوع آرزوهایی بعد از شکم سیر به ذهن انسان خطور میکند ولی انسان گرسنه آرزوها دردهای ذوقهای متفاوتی دارد اما همین فرد گرسنه وقتی اریینه میشود توسط آن فرد سیر خودش واقعاً گرسنه است بجای این که درد آرزوی یک فرد گرسنه را احساس کند چون بوسیله او اریینه شده یعنی شخصیت او در وی هلول کرده است رنج ها و آرزوهای یک انسان سیر را در خود احساس میکند مثلاً یک فرد گرسنه خود به خود به دنبال نان است فکر زندگی و دردهای عینی و

مادی خویش است فکر غذای بچه خویش است فکر کمبود کالری خویش است کمبود ویتامین کمبود غذایی کودکان خویش است و آرزوهای وی مشابه اینها است یک انسان سیر و درد مادی ندارد از همه جهت این موارد برای او فراهم است آرزوهای خاصی دارد مثلاً آرزو دارد تابلو لبخند ژکوند را در جایی حراج بنمایند و او نصف ثروت خویش را برای آن تابلو بدهد آن فرد گرسنه که کمبود غذایی دارد و آثار گرسنه گی در چهره خود و خانواده خانه محله جامعه خود پدیدار است ولی آرزوهای مشابه این فرد سیر دارد غم هایی که دارد مربوط به یک فرد ثروتمند یا بچه ثروتمند است که همه چیز از نظر مادی برای او فراهم است این فرد مریض است چون خود یک چیز دیگری است ولی آن چه را به جای خود احساس میکند فرد دیگری است بدین صورت جامعه های غیره اروپائی بوسیله جامعه های اروپائی آریینه میشوند یعنی از خود بیگانه شده اند یعنی این تحصیل کرده این روشنفکر جامعه شرقی مثل شرقی حس ندارد مثل شرقی ناله نمیکند مثل شرقی آرزو ندارد مثل یک جامعه ای متناسب با جامعه خودش درد نمیکشد بلکه درد های رنج ها احساسات نیازهای یک اروپائی که در سر حد عالیترین طبقه سرمایه داری است و برخورداری کامل مادی به سر می برد درد های و رنج های این شکلی را احساس میکند و او بزرگترین دردی که احساس میکند در جامعه امروز بشری وجود دارد انحراف روانی شخصیت های غیره اروپائی است که واقعیتهای خود چیز دیگری است ولی مردم چیز دیگری احساس میکنند فرد دیگری را احساس میکند در صورتی که

در قدیم همین کشور های غیره اروپائی ۲۰۰ سال پیش وقتی وارد می شدیم تمدن امروز را نداشته اند ولی هر کدام خود بودند احساسات و آروز های عبادت های و عیاشی ها و کارهای بد و خوب خودشان را داشتند هنر زیبائی همه تعلق به خود بودند طرز تفکر مذهبی فلسفی متعلق به خود بود ولی وقتی وارد یک کشوری مثل هند میشدیم می دانستیم این یک کشور هندی است یا این یک کشور افریقائی است سلیقه خاص خودش را دارد ساختمان خاص خود شاعر شعر خودش را میگوید نقاش نقاشی مثل خود را میکشد یک شاعر طرز تفکر هندی دارد رنج های بیماری های آروزها مذهب یک جامعه هندی را دارد همه چیز آنها متعلق به خودشان است در عین حالی که از لحاظ تمدن یا برخورداری در سطح پائینی بود همه متعلق به خود بود بیمار نبود گرچه فقیر بود و بیماری غیره از فقر است اما امروز جامعه اروپایی توانسته به همان میزان که توانسته تمدن و ابزار ها و کالا های تولید مدرن و جدید خورد را در این جامعه های به مصرف برساند به همان میزان توانسته است یک نوع طرز تفکر فلسفی یک نوع عقاید یک نوع سلیقه ها یک نوع رفتارهای خاص جامعه خود را وارد این جامعه ها بنماید جامعه هایی که هرگز متناسب با آن رفتارهای با ان یاسها با آن طرز تفکر های با آن نوع سلیقه ها و پسند های نیست و بدین صورت به قول الیا رنو که فیلسوف بزرگ سیاه پوستی است جامعه هایی به وجود آمده خارج از جامعه های اروپائی مثل جامعه های ما جامعه های موازئیک مثل موازئیک چنانچه میبینیم موازئیک صد ها ذره سنگ ریزه رنگی دارد به رنگ ها

و شکل های مختلف همه در یک قالبی پرس شده اند اما شکل این موزائیک را به وجود آورده اند این موزائیک شکل های و ذره های مختلفی دارد اما هیچ شکلی به وجود نیآورده است این تمدن ها هم یک مقدار مصالح از قبل داشته اند و یک مقدار قطعات بی شکل وارد آنها شده بعد شده یک قالب موزائیکی به صورت جامعه نیمه متمدن نیمه متجدد چون ما انتخاب نکرده ایم ان چه را که در تمدن اروپا به کار رفته است برای ساختن یک تمدن در جامعه خود مان به علت اینکه ما از تمدن چیزی نمی دانستیم و نمی دانستیم که به چه شکل است و شکل را آنها داده اند بنا بر این بدون اینکه بدانیم در این جامعه باید چه چیز بسازیم و بدون اینکه قبلا تصمیم داشته باشیم که جامعه خود را به چه شکل باید در بیاوریم و بر اساس این نقشه که قبلا داریم بدون اینکه مصالحی را در نظر داشته باشیم و در ساختمان جامعه خود به کار ببریم مصالح مختلف از اطراف روی هم ریخته ایم این مصالح بومی هم هستند اروپائی هم هستند از گذشته و حال اما همین طور روی هم ریخته بی شکل بی قواره و یک جامعه ای بی شکل و بی هدف درست شده است این جامعه ها جامعه های غیره اروپائی هستند که توانسته اند در مدت یک قرن مصالحی را به نام تمدن از اروپا بگیرند ریشه این پیدا شدن تمدن موزائیکی در کشورهای غیره اروپائی یا به تعبیر من جامعه های شتر گاو پلنگی که یک شکل خاصی ندارد هدف خاصی ندارد و مشخص نیست که این چه طور جامعه ای است و

مردم یا متفکرانش نمی توانند بفهمند که برای چه دارند زندگی میکنند هدف یا عقیده آنها چیست چرا پدید آمد

دو علت پیدا شد در قرن ۱۷، ۱۸، ۱۹، بالاخص قرن ۱۸ ماشین پیدا شد و رشد کرد در اروپا خصوصیت ماشین که در دست سرمایه دار اروپائی بود که باید وقتی کار میکند همواره هر سال میزان تولید خود را بالا ببرد این جبر ماشین است اگر ماشینی ظرف ۱۰ سال میزان تولیدی که میکند را افزایش بدهد ان ماشین می میرد از بین میرود و نمیتواند به کار خودش ادامه دهد نمیتواند با ماشین های دیگر رقابت کند چون اگر میزان تولید خود را بالا نبرد ماشین های دیگر که تولید بیشتری دارد محصول ارز انتری ارائه میکند و مردم هم آن کالا را می خرند و کالای این ماشین میماند و ناچار برای اینکه بتواند کالای ارزانتری عرضه کند و در عین حال هر چه بیشتر ارزانتر از رقیبش کالا را عرضه نماید ناچار تولید را باید بیشتر نماید اما به این صورت علم و تکنیک که وارد ماشین میشود و به ماشین کمک میکند ماشین همواره میزان تولید خود را بیشتر نماید همین عامل است که شکل بشریت امروز را عوض کرده است این مسئله در طی دو قرن اخیر توسط اروپا مطرح شده است این ماشین کالای خود را به صورت تصاعدی هر سال بالا ببرد بنابراین باید به صورت تصاعدی مصرف را بالا ببرد اما مردم پا به پای تولید ماشین زیاد نمی شود یک جامعه ای را مشاهده میکنیم که در ۱۰ سال اخیر ۳۰٪ مصرف کاغذش زیاد شده است اما ماشین های کاغذ سازی در این ۱۰ سال ۴۰۰٪ به تولید کاغذ

خود اضافه کرده اند. در صورتی که در این مدت مصرف کاغذ به این مقدار بالا نرفته است پس تولید اضافی باید چه شود باید مصرف جدید تولید کرد هر جامعه ای مصرف خاصی دارد نمیتوان با افزایش سرسام آور تولید مردم را واداشت تا مصرف خود را نیز بالا ببرند بنا براین ماشین که جبراً تولید خود را زیاد میکند جبراً باید از مرزهای خود بیرون رود و در بیرون از جامعه های خود بازار بیابد وقتی قرن ۱۸ به وجود آمد و وقتی که ماشین با علم و تکنیک جدید دست سرمایه افتاد معلوم بود سرنوشت آینده بشر چیست همه انسانهای روی زمین باید جبراً مصرف کننده کالای تولید شده بوسیله این ماشین باشند به سرعت بازارهای اروپا پر میشود این کالاها هم به خاطر جبر اقتصادی و اجتماعی و هم به خاطر تکنیک جدید و علم جدید ماشین های تازه تولید زیاد تری نیز می نمایند و این کالاها ناچار باید به آسیا و آفریقا برود و آنها ناچار باید آنها را مصرف نمایند برای اینکه ماشین چنین اقتضا میکند ناچار تمام مردم مشرق زمین تمام کالاهای را مصرف نمایند خوب آیا میتوان به سادگی این کالا های به سادگی میتوان به مشرق زمینی به که اصولاً فرهنگ مصرف چنین کالائی را ندارد و به او تحمیل کرد که این کالا را مصرف نماید امکان ندارد وارد جامعه آسیای می شویم می بینیم این آسیائی لباسش را همسرش میدوزد یا کارگاههای بومی میدوزند لباس محلی دارند و لباسهای خود را می پوشند این کارخانه های لباس سازی که این پارچه های اروپائی را مدرن تهیه میکند اینجا خریدار ندارد و وقتی وارد یکی جامعه افریقائی میشویم مشاهده می نمایم که تمام

آرزوهای و ذوق آنها و سرگرمی آنها اسب سواری و زیبایی اسب و مرکب اسب است جاده ندارند راننده ندارند و اصلاً مفهوم ماشین در ذهن ندارد و احتیاجی به آن شکل هم به ماشین ندارد و در جامعه زندگی میکند که بین تولید و مصرف خود تناسب کامل وجود دارد بنابراین نیازمند مصرف کالای ماشین اروپائی نیست کارخانه های مدرن کالای آرایشی در اروپا به سرعت و تنوع تولید مینماید چه از لحاظ کمیت و کیفیت و این محصول را باید وارد کشور افریقائی بنمائیم وارد آسیا بنمائیم خوب افراد این جامعه باید این وسائل آرایشی را مصرف نمایند

این زنها و مردها که در قرن ۱۸ در آسیا و در آفریقا زندگی میکنند اگر این کالاها را هم اگر مجانی نیز در اختیار آنها قرار دهیم امکان ندارد آنها را مصرف نمایند آرایشهای خاص خود را دارند و زیباییها خاص خود مثلاً برای اینکه یک خانم آفریقایی یا آسیایی خود را زیبا نشان دهد برای اینکه لباس زیبا بپوشد یا خودش را آرایش نماید هیچ احتیاجی به این کالاهای اروپائی ندارد خود وسائل و مواد آرایشی و مواد زینتی دارد و همه آنها را به کار میبرند و همه نیز آنها را می پسندند و احتیاج تازه های هم در آنها به وجود نیامده است بنا بر این کالاها روی دست میماند این افراد که با این طرز تفکر و سلیقه خود زندگی میکنند و همه احتیاجات خویش را در جامعه خود تولید میکنند طرز زندگی و فکر آنها طوری نیست که بتوانند مصرف کننده کالای صنعتی سرمایه داری قرن ۱۸ اروپا باشند پس باید چه کاری انجام دهیم باید این انسانه را در آسیا و آفریقا مصرف کننده کالای اروپائی بنمائیم



جامعه آنها به شکلی تنظیم گردد تا کالاهای ما را بخرند خانمها و آقایان زیبائیهای را بپسندند که ناچار به مواد آرایشی ما رو کنند خوب تغییر دادن یک ملت یک انسان را باید عوض کنیم تا مصرف او را عوض کنیم تا آرایشش را عوض کنیم باید فکر و روح او را عوض کنیم چه کسی میتواند روح یک ملتی را عوض کند اینجا دیگر نه سرمایه دار اروپائی توان چنین کاری را دارد نه مهندس اروپائی نه تولید کننده اروپائی اینجا متفکرین اروپائی باید بنشینند یک طرز تفکر و برنامه خاصی بریزند که این انسان غیره اروپائی سلیقه و فکرش عوض شود

دوم شکل زندگی سنت روابط اجتماعی تفریحات و همه چیز وی عوض شود به صورتی هم عوض شود که مصرف کننده کالای ما باشد جبرا مصرف کننده کالای صنعت اروپائی بشود سرمایه دار های و تولید کننده های بزرگ اروپا برنامه را به متفکرین می دهند برنامه این است که همه ادم های روی زمین باید یک نواخت باشند باید یک شکل زندگی کنند باید یک فرم فکر کنند اما فرم زندگی یک جامعه را چه چیزی به وجود می آورد تاریخ مذهب فرهنگ تمدن تربیت و سنت اینها مجموعه سازنده عوامل شخصیت و کیفیت روحی و فکری زندگی یک انسان است و این موارد در هر جامعه و منطقه ای با جای دیگر تفاوت است در اروپا به گونه ای و در هر گوشه آسیا به گونه ای دیگر یک جا اسلام است و یک جا مذهب بودا و در جای دیگر مذهبی دیگر اینها هر کدام یک نوع جامعه ای ساخته اند یک جور ملتی دارند به هر حال همه باید یکنواخت شود برای اینکه همه یکنواخت شوند باید این

شکل‌های مختلف در جامعه‌های مختلف باید از بین برود همه یک الگو باشند و این الگو را اروپا تعیین میکند این شکل بیاندیشیم یک انسان اروپائی را به کارشناس‌های خود نشان میدهد که باید انسان‌های آسیایی و آفریقایی شرقی به آن فکر در بیاورند به این شکل لباس میپوشد این شکل فکر کند این شکل روابط اجتماعی داشته باشد این شکل خانه بسازد این شکل مصرف کند این شکل آرزو داشته باشد این شکل عقیده داشته باشد و این شکل بپسندد و بعد از مدتی یک مرتبه دیدیم یک فرهنگی تازه ای به نام تجدد بر همه دنیا عرضه شد تجدد بهترین ضربه ای بود که میتوانست در همه گوشه دنیا در همه جامعه‌های غیره اروپائی انسان غیره اروپائی را در هر شکل و قالب و فکری که هست از قالب خودش فکر خودش بیاورد بیرون و تنها کار ما اروپائیها این است که وسوسه متجدد شدن را در این جامعه‌ها به هر شکلی که است به وجود بیاوریم اگر به یک شکلی با یک حيله ای بتوانیم یک شرقی را به شکلی وسوسه عشق متجدد شدن را در او بوجود بیاوریم با ما حتی همکاری خواهد کرد در اینکه هر چه از گذشته بر او می رسد هر عاملی که شخصیت او را غیره اروپائی بار آورده باشد و هر عاملی که فرهنگ خاص مذهب خاص شخصیت خاص برایش ساخته به دست خودش و حتی با کمک ما همه را به لجن بکشانیم و نابود کنیم بنابراین وضع مشترک همه کشورها شرق دور شرق میانه شرق نزدیک کشور های اسلامی سیاهپوست همه وضع مشترک آنها این باشد که شوق متجدد شدن را در آنها به وجود بیاوریم و متجدد شدن عبارت است از شبیه اروپائی شدن

متجدد یعنی متجدد در مصرف به همین معنی بود از همان وقتی که در دنیا راه انداخته اند یعنی کسی که متجدد میشود در مصرف جدید میشود یعنی کالاهای جدیدی مصرف میکند افکار زندگی جدیدی را مطرح میکند یعنی این اشکال زندگی جدید و کالاهای جدیدی که مصرف میکند از شکل کالاها و زندگی و سنت های گذشته او یا ملی او نیست به همان شکلی است که از اروپا صادر میشود بنابراین این ما باید از نظر مصرف او را متجدد بنمائیم اما نمیخواهیم در فکر او ابتکار و نوآوری و طرح تازه به وجود بیاوریم بلکه میخواهیم خوارک تو را عوض کنیم به جای آن خوراک های قدیمی که می خوردید خوراکی که من میسازم را بخورید چنین چیزی اگر بگویند مسلماً مقاومت ایجاد خواهد شد بنا بر این باید به همان معنی در همان حال که میکوشیم جامعه هایی را با تیپ ها و نوع های مختلف هستند که مصرف کالاهای ما را مصرف نمیکنند به همان میزان که میخواهیم که آنها را متجدد کنیم یعنی مصرف جدید به خرد آنها بدهیم یعنی مصرف کالاهای تازه به آنها بفهمانیم که تجدد یعنی تمدن چرا که هر انسانی در آرزوی تمدن است و بنابراین ما هم به این تجدد را تمدن معنی میکنیم و برای اینکه خودش با ما همکاری کند در متجدد شدن و می بینیم که بیش از حتی عوامل قرن ۱۸ روشنفکران خود ما بودند که کوشیدند تا مصرف کالاها و شکل زندگی جامعه های ما جدید بشود یعنی انسانی که مصرف او متجدد است بنابراین خود به خود وابسته میشود به ان ماشین که برای او تولید میکند

در دانشگاهی که در اروپا تحصیل میکردم یک مرتبه مشاهده کردم که تابلویی نصب کرده اند که ما به دانشجویانی که جامعه شناسی تمام کرده اند احتیاج داریم یک کارخانه تولید کننده ماشین من خود نیز دنبال کار می‌گشتم و برای من جالب بود این کارخانه که ماشین تولید میکند جامعه شناس را میخواهد چه کار کند روانشناس را میخواهد چه کار کند مگر میخواهد کسی را درس بدهد به آن کارخانه مراجعه کردم فرمودند با مسئول روابط اجتماعی تماس بگیرید ما هم همین کار را کردیم وی به ما گفت لابد می‌پرسید چه دلیل شما را دعوت کرده ایم که جامعه شناسی خوانده ایم معمولاً ما دانشجویان رشته های فنی را باید دعوت کنیم و ما پاسخ مثبت دادیم و او گفت میخواهم همین سوال را برای شما توضیح بدهم یک نقشه از تمام آسیا و آفریقا نشان داد که در این شهر های الف ، ب ، ج ، د این ماشین های ما خیلی فروش دارد ولی در جامعه ن ، م ، ه ، ی مثلاً ماشین های ما فروش ندارد نمی دانیم چرا و این مسئله را نمیتوانیم از مهندس خود بپرسیم بلکه جامعه شناس باید بفهمد که این مردم چه سلیقه ای دارند تا اگر بتوانیم رنگ ماشین یا وضع ماشین خودمان را عوض کنیم اگر نمی توانیم رنگ او را عوض کنیم تا بخرد بعد یک نمونه داد از توفیقی که جامعه شناسان اروپائی به دست آورده اند در متجدد کردن بسیار جالب بود این یکی از موفقیت های بسیار بزرگ آنها بود در ساحل رودخانه چاد در افریقا یک سرزمین را نشان داد جنگلی و کوهستانی در اینجا عدهای از قبایل بومی و قدیمی که هنوز درست لباس نداشته اند زندگی

میکرده اند به صورت گله داری در چند جا نشان میداد که عده‌های در اینجا زندگی میکنند و یک قلعه بزرگی هم که متعلق به رئیس قبیله است در این وسط است چند خانه که متعلق به شخصیت های این منطقه است بعد نشان میداد که در این قبیله هنوز مدرسه نیست هنوز جاده نیست هنوز مردم عادی اینجا درست لباس نمی پوشند فقط یک پوشش معمولی دارند هنوز خانه ندارند در مرحله چادر نشینی زندگی میکنند بعد نشان میداد ۲ تا اتوموبیل رنو با حاشیه های طلا جلوی قصر رئیس این قبیله نیمه وحشی پارک شده است میخواهد نشان دهد که این قلعه مردم این سرزمین سرگرمی آنها اسب بود خان این قبیله با خان آن قبیله که با هم تفاخر میکردند و رقابت در اسب های و سگ ها و گله داشته اند اسب که ما نمیتوانیم تولید کنیم چون خودشان اسب دارند اسب سواری میکردند کسی که بهترین اسب ها آنجا داشت از همه مشهور تر بود همه به او حسد می وزیده اند و همه دنبال آن بوده اند که یک اسب بهتر از مال او تهیه کنند تا وقتی که این روحیه در اینها است آنها ماشین نمی خرند اسب میخرند که خودشان تولید میکنند باید کاری انجام دهیم که او ماشین را بخرد زن این رئیس قبیله با همان صمغ ها و شیره درختان جنگل آنجا خود را آرایش میکند به بهترین نوع هم آرایش میکند که همه می پسندند با لباس های محلی با رقص های محلی با خوراک های محلی با شربت های محلی خوب نه او ماشین رنو پاریس رامی خرد و نه زنش لوازم آرایشی کریستالدویم فرانسه را یعنی من هیچ وقت نمیتوانم محصولاتم را در اینجا عرضه

کنم به هر حال مقدمات فراوان موجب شد که این جامعه شناس متخصص ما کاری کند که قبل از این که اینجا جاده کشیده شود قبل از اینکه مردم اینجا وارد مرحله سکونت در یک مکان بشوند ماشین آمد و این فرد که سلیقه اش روی سب بود که دو تا اسب بسیار زیبا به جلوی قصر خود ببندد یا بهترین سگهای شکاری حالا به شکلی سلیقه این فرد را عوض کرده اند یعنی متجددش کرده ایم که به جای اینکه افتخار کند دو تا اسب نجیب خیلی زیبا دم قلعه بسته ام افتخار میکند که دو تا رنو با حاشیه های طلا دم قلعه بسته ام و هفت هشت کیلومتر دور قلعه جاده درست کردند تا این فرد صبحها سوار ماشین بشوند و مردم هم تماشا میکرده اند بعد هم راننده که نداشته اند و راننده ما در آنجا بود هفت هشت ماهی که او در آنجا بود ماهیانه به او میدادند پمپ بنزین آنجا نبود پس با قایق از جای دور برای اتوموبیل بنزین می آورده اند به این صورت میبینیم که هدف او تمدن کردن واقعی این افراد نیست اما واقعا متجددش کرده است واقعا ان کسی که افتخار به اسب میکرد اما حالا افتخار به اتوموبیل خوب میکند واقعا این رئیس قبیله یا این فرد آفریقائی یا آسیائی متجدد شده است اما باید خیلی ساده باشیم یا سطحی قضاوت کنیم که این را بگوئیم تمدن شده است خیلی باید ساده باشیم تجدد عبارت است از تغییر سنت ها مصرف های گوناگون زندگی مادی از کهنه به جدید چرا که کهنه را خود می ساخته اند و جدید را آن ماشین قرن ۱۸ میسازد بدین وسیله تمام مردم دور از جامعه اروپا را باید متجدد کنیم و برای اینکه متجدد کنیم باید اول باید با مذهب

بجنگیم زیرا مذهب موجب این خواهد شد که اولاً هر جامعه ای با داشتن مذهبش شخصیت احساس کند مذهب یعنی معنویت که هر کس خودش را وابسته به آن معنویت اعلا میداند و آن معنویت را اگر بگوییم این انسان را تحقیر کرده ایم انسانی که خود را وابسته به آن معنویت میکرده برای این بود که در همه آسیا و افریقا و شرق و غرب نهضت مبارزه با تعصب به وجود آمد بوسیله روشنفکران محلی ، دوم چه چیزها به قول اینفانون که می گوید اروپا می خواست همه مردم دور از اروپا را اسیر ماشین کند آیا میشود انسان قبل از آنکه شخصیتش یا جامعه انسانی قبل از آنکه شخصیتش زدوده شود و از شخصیت خلع بشود میتواند اسیر ماشین گردد یا اسیر تولید خاص اروپائی باید شخصیت زدائی شود چه چیزهایی به یک جامعه شخصیت میدهد مذهب آن جامعه تاریخ آن جامعه فرهنگ آن جامعه که مجموعه ذوق معنویات و اخلاق اندوخته های هنری و ادبی آن جامعه است به یک انسان شخصیت میدهد

من در قرن ۱۹ به عنوان یک ایرانی احساس می کردم وابسته به یک تمدن بزرگ قرن ۴ و ۵ اسلامی هستم که در دنیا بی نظیر بود و همه جهان تحت تاثیر ما بود احساس می کردم که وابسته به یک فرهنگ چندین قرنی هستم که به شکل های مختلف فرهنگ تازه معنویت تازه ادب تازه هنر تازه در دنیای بشری پدید آورده است احساس شخصیت می کردم وابسته به اسلامی هستم که عالیترین و نو ترین و جهانی ترین مذهب جهانی است و آن همه معنویت به وجود آورده است این همه

تمدن های مختلف را در خودش ترکیب کرده و تمدن بزرگی به وجود آورده است چنین تاریخی مملو از عواطف بزرگ انسانی عالیتین حوادث همه تجربه های نژاد های مختلف که در اسلام پدید آمده اند به وجود آورده است و متعلق به یک اسلامی هستیم که زیباترین روحها و عالیتین چهره های انسانی را تربیت کرده است و من میتوانستم به نام یک انسان احساس شخصیت انسانی در خودم بنمایم در برابر دنیا در برابر هر کس بنا بر این چنین منی را چطور می شود به عنوان یک ابزاری که فقط و فقط ارزشش این است که کالای جدید مصرف میکند در بیاورند امکان نداشت این شخصیت را باید از این من هایی که در خود احساس میکند سلبش نمائیم باید احساس کند و باور کند که آن وابسته به یک تمدن پست تر فرهنگی پست تر و یک نژاد پست تر است و باور کند که تمدن اروپا تمدن غرب و نژاد غربی یک نژاد برتر است افریقا باید باور کند که افریقائی وحشی بوده تا وسوسه متمدن شدن در او بوجود آید و سرنوشت خود را به سادگی در اختیار من قرار دهد تا متمدنش کنم و ان وقت که متجددش کردم به جای متمدن کردن نمی فهمه و این است که یک مرتبه دیدیم در قرن ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ افریقا آدم خود شد وحشی شد و اگر نه تمدن اسلامی قرن ها با افریقا سرو کار داشت هرگز افریقائی به نام ادم کش هرگز محجور نبود این اروپائی باید افریقائی را آدم خود ، افریقائی را بوی دیگری دارد اصلاً نژاد خاصی است سیاهپوست سلولهای خاکستری مغزش کار نمیکند دنباله دم سلول مغزی انسان شرقی و افریقائی کوتاه است برخلاف اروپائی حتی



علمای طب بیولوژی آنها ثابت کرده اند که مغز فرد غربی دارای یک لایه خاکستری اضافی است که در شعور و احساس انسان غربی و سفید پوست دخالت میکند که در شرقی و سیاهپوست نیست و هم دنباله سلول مغز غربی یک دنباله اضافی دارد که آن هم دنباله دم آنهاست و ان است که بیشتر تعقل و نبوغ در آنها به وجود می آورد که شرقی ندارد بعد می بینیم این فرهنگی را به وجود آورده اند برتری غرب تمدن و انسان غرب و باور کرده اند به دنیا و باورنده اند به ما که اروپائی استعداد عقلی در او قوی است در شرق نیست شرقی استعداد احساسی و عرفانی در او قوی است نه عقلی و تکنیکی و وحشی سیاهپوست کیست؟ سیاهپوست عبارت است از رقص و بازی و موسیقی و آواز و نقاشی و مجسمه سازی بنا براین دنیا تقسیم شد که نژادی که توانائی فکر کردن دارد فقط اروپائی است شرقی فقط خوب میتواند احساس کند شعر بگوید و یا احساسات صوفیانه عرفانی داشته باشد و سیاهپوست خوب میتواند جاز بزند و خوب میتواند آواز بخواند و خوب میتواند برقصد و بعد همین مکتب فکری که زیر بنای اعتقادی بود که باید با متجدد کردن جامعه های غیره اروپائی به همه دنیا اعلام میکردند زیر بنای فکری تحصیل کرده های غیره اروپائی یعنی روشنفکران ما هم شد.

و بعد میبینیم ۱۰۰ سال یک جنگی را به نام جنگ متجدد و متقدم در این جامعه ها به وجود آورده اند که ابلهانه ترین جنگی است که تا کنون بشر به آن دست زده است و بعد تجدد در چه چیزی نه در اندیشه در مصرف و بعد یک تپپی هم تقدم در

چه چیزی در شکل و مصرف و این دو دید جنگ مسلما به سود متجدد تمام شد و اگر به سود متقدم هم به آن شکل تمام میشد باز هم به سود این مردم نبود در این دو جنگ متجدد و متقدم پرچم دار اروپائی بود به نام متمدن کردن جنگ متجدد کردن شروع شد و بعد ۱۰۰ سال و بیش از ۱۰۰ سال جامعه های غیره اروپائی در راه متجدد شدن پیش رفتند بوسیله تحصیل کرده های خود این جامعه ها این تحصیل کرده ها چگونه ساخته شده اند افسوس سارس نشان میدهد می گوید ما این جوانهای کشور های آسیائی و افریقائی را دستگیر میکرده ایم و آنها را آمستردام پاریس لندن چند ماهی میگرداندیم و لباسهایش را عوض میکردیم آرایش آنها را عوض میکردیم رقص و روابط و تشریفات و اتیکت اجتماعی را به آنها یاد میدادیم یک زبان شکسته بسته دلال معابانه را یاد آنها میدادیم بعد آنها را به کشورهای خود پس میفرستادیم اینها آدمی نبودند که خودشان حرف بزنند بلندگوی ما بودند ما از اینجا شعار های انسانیت برابری بعد میدیدیم همین بلندگوهایی که ما فرستادیم به کشورهای خودشان انجا هم دنباله صدای ما را تقلید می کنند و به گوشه های مردمان خودشان میرسانند و بعد همین ها توانسته اند به مردم خود بفهمانند باید تعصب را باید دور انداخت باید مذهب را کنار گذاشت باید این فرهنگ بومی و منحصر خود را که ما را از جامعه مدرن اروپائی عقب انداخته است باید کنار گذاریم و باید از مغز سر تا ناخن پا فرنگی بشویم چه طور میشود با صدور و انتقال فرنگی شد مگر تمدن کالایی است که بتوان از جایی به جایی صادر کرد تجدد عبارت است

مجموعه کالاهای جدیدی که میشود از یک جامعه ای در عرض یک سال دو سال به جامعه دیگری وارد کرد و یک جامعه را میتوان در عرض چند سال کاملاً متجدد کرد چنانچه یک فرد را در ظرف یک شبانه روز میشود کاملاً متجدد کرد حتی متجدد تر از خود اروپائی مصرف و آرایش او را عوض کرد و او میشود متجدد در غیره از این هم نمی خواستند اما به این سادگی نمیتوان متجدد شد تمدن و فرهنگ عبارت است نه ابزارهای و کالاهایی که در اروپا ساخته شده است و آنها را به ما به عنوان تمدن شناسانده اند و هرکس آنها را داشته باشد متمدن است و ما با اشتیاق همه چیز را ریخته ایم و حتی شخصیت اجتماعی و اخلاقی خود را و معنویت خود را و بعد عبارت شدیم از لبی تشنه برای مکیدن آن چه که اروپائی به دهن ما میدهد این یعنی متجدد و بعد انسانهایی پدید آمد خالی از هرگونه گذشته بی گانه از تاریخ بی گانه از مذهبش بی گانه از هرچه که نژاد او تاریخ او و اجداد او ساخته اند در این دنیا و بیگانه از خصوصیات انسانی خود، انسانی دست دوم انسانی که مصرفش عوض شد اما اندیشه اش نه تنها عوض نشد بلکه حتی اندیشه دیرین زیبائیهای گذشته و معنویتهایی هم که داشت نگه نداشت و از خود خالی کرد و به قول ژان پول ساد در این کشورها ما اکسیمیله به وجود آورده ایم یعنی شبیه متفکران خودمان شبه تحصیل کرده خودمان نه تحصیل کرده نه روشنفکر، روشنفکر کسی است که جامعه خود را میشناسد درد جامعه خود را می شناسد سرنوشت خود را میتواند تعیین کند و بداند گذشته اش چیست و معنویتش چیست خودش

انتخاب کند اما ما اکسیمیله به وجود آورده ایم یعنی آدم هایی را در این جامعه های غیره اروپائی شکل خودمان در آورده ایم و اسم آنها را مثل خودمان گذاشتیم روشنفکر و بعد همه مردم به ذهن اینها نگاه میکردند که روشنفکر ها چه میگویند روشنفکر ها چه کسانی بودند در جامعه های غیره اروپائی عبارت بودند از واسطه های میان آن کسی که کالا دارد و میخواهد مصرف کند و این مردمی که باید تبدیل به مصرف کننده آن کالا بشوند واسطه لازم است تا زبان آنها را بفهمد این شکل روشنفکر بومی یعنی شبه روشنفکر اروپائی را درست کرده اند خود او جرئت ندارد تصمیم بگیرد انتخاب کند تشخیص دهد تصمیم بگیرد نمیفهمد که معنی خودش چیست و بعد آدمهایی به وجود آمد که می بینیم یک شرتی که میخوره تا این حد متنزل و پست از نظر انسانی وقتی که شرتی را میخورد میگوئیم خوشمزه است یا نه یک موسیقی را میشوند میگوئیم خوب است یا بد یک لباسی را میپوشد و میگوئیم می پسندی یا نه جرئت ندارد بگوید خوشمزه است یا بد مزه ایم موسیقی خوب است یا بد این لباس را می پسندم یا نمی پسندم برای اینکه خودش نیست که بپسندد به این فرد باید گفت که این لباس را میپسندم و او میپسندد بگویند این زهر مار را که با ذوق و ذائقه ات نمیخورد این اروپائی امروز این را می خورد و این فرد را میبینیم که می خورد و جرئت ندارد بگوید که من ذائقه ام از این بدم می آید اصلاً من نمی پسندم خوشم نمی آید جرئت ندارد این است که میبینیم به قول کارالای گرابر که متخصص کشورهای غیره اروپائی است میگوید در امریکا و در اروپا

بسیار کسانی هستند که از جاز بدشان می آید و متنفرند و هر وقت که جایی جاز میزنند یا رادیو جاز میزند این شلوغی و جیغ داد است اما در کشور های شرقی و اسلامی هیچ مسلمانی جرئت ندارد بگوید جاز بد است من نمی پسندم این اندازه جرئت این را که بگوید نمی پسندم را ندارد چرا که او حتی به اندازه ای برایش انسانیت نداشته اند که حتی جرئت داشته باشد که رنگ لباس خود را خودش انتخاب کند مزه ی شراب و شربت خودش را خودش بپسندد و وقتی که به قول لوپانون که میگوید باید برای اینکه جامعه های اروپائی و غیره اروپائی مقلد ما باشند و هر کاری که ما انجام میدهیم او هم میمون وار اطاعت نماید تنها راه این است که به او ثابت کنیم که دارای شخصیت برابر با انسان غربی نیست تحقیرش کنیم تاریخش را مذهبش را ادبش را هنرش را تحقیر کنیم و با همه اینها بیگانه اش کنیم می بینیم که همین طور هم کرده اند می بینی آدم هایی درست کرده اند که فرهنگ ما را نمیشناسند تحقیر میکنند مذهب اسلام را نمیشناسند بد میگویند ادب ما را اصلاً بو نکرده اند یک شعر معمولی را از رو نمیتواند بخواند فحش میدهد هنر و گذشته ما را اصلاً نمیفهمد از یک کنار محکوم میکند و بی قید و شرط از هرچه از اروپا میرسد مجذوبش است و این انسان به چه صورت درآمدی است به این صورت که ما آن چه را که به انسان شخصیت میدهد یعنی مذهب یعنی ایمان یک انسان فرهنگش نگاهش یعنی همه خصوصیات یک انسان و گذشته اش یعنی همه مفاخر یک جامعه اول اینها را بیگانه بنمائیم با آنها که اصلاً نفهمند که چه چیزی

است و ثانیاً نفرت از اینها را در وی به وجود آوریم که باور کند که پست تر است از من و وقتی که باور کرد تمام آرزویش میشود که به هر شکلی که شده خودش را تجدید کند یعنی حتی پیش خود و وجدان خود همه پیوندهای خودش را با آنچه که به او منسوب است ببرد و به هر شکلی خود را به فردی که دارای چنین حقارتی نیست یعنی اروپائی شبیه کند تا هر کس لا اقل هر غیره اروپائی بگوید به حمد ا... من شرقی نیستم من توانسته ام خودم را در حد اروپائی متجدد کنم و در موقعی که غیره اروپائی خوشحال است که متمدن شده است سرمایه دار بورژوازی اروپا ته دلش میخندد که مصرف کننده من شده است .

متن فوق از نوار سخنرانی دکتر شریعتی پیاده شده است

تهیه نسخه الکترونیک از هادی رنجی ، زمستان ۸۶